

● هادی قطبی

مدارا با دوست و دشمن

از حسین بن علی پیام‌وریم

در تاریخ مکرر خوانده‌ایم که حضرت ابا عبدالله علیه‌السلام در مسیر کربلا، پس از ورود به منزل «شراف»، دستور داد جوانان پیش از طلوع آفتاب به سوی فرات رفته و بیش از حد معمول آب بردارند. قبل از ظهر، حر بن یزید در رأس هزار نفر مسلح وارد این سرزمین شد و امام چون خستگی آنان را دید، دستور داد افراد و حتی اسبان آنان را سیراب کنند. یکی از سپاهیان حر می‌گوید: «من در اثر تشنگی زیاد نتوانستم با سپاه به منطقه شراف برسم. در آن هنگام چون همه یاران حسین سرگرم سیراب‌نمودن لشکریان بودند، کسی به من توجه نکرد. دراین موقع مرد خوش‌خو خوش‌قیافه‌ای که از کنار خیمه‌ها متوجه من گردیده بود و سپس معلوم شد که خود حسین بن علی است به یاری‌ام شتافت و در حالی که مشک آبی با خود حمل می‌کرد، خود را به من رسانید و گفت: «شترت را بخوابان!» مرکب را خواباندم و مشغول خوردن آب شدم، ولی در اثر تشنگی شدید و دست‌پاچگی، آب به سر و صورتم می‌ریخت و نمی‌توانستم به‌راحتی استفاده کنم. امام فرمود: «مشک را فشار بده» من منظور او را نفهمیدم. امام که مشک را به دست گرفته بود، با دست دیگری دهانه آن را گرفت تا نتوانستم بدون زحمت و به‌راحتی سیراب شوم...»^۱

پیام این داستان بسیار شگفت است. امام با این کار خود نشان داد که در برخورد با دشمن، انسانیت را فراموش نکنیم و از حق درنگ‌نماییم. افراط و تفریط در هر جایی بد است، ولو در برابر دشمن باشد.

امام، شیوه امیرالمومنین علیه‌السلام را زنده کرد. حضرت امیر علیه‌السلام در جنگ صفین، سه بار به آب می‌ریستند و هر سه بار آن را به روی معاویه باز می‌کنند و می‌گویند ما برای آب خوردن جنگ نداریم. اصحاب حضرت می‌گویند که آنها آب را به ما نمی‌دهند، چرا شما می‌دهید؟ اگر آب نباشد، دشمن تحت فشار است و ما پیروز می‌شویم. حضرت، خطبه بسیار جدی ایراد می‌کنند که در نهج البلاغه آمده است: «در دوستی با دوست مدارا کن؛ شاید روزی دشمن تو گردد و در دشمنی با دشمن نیز مدارا کن؛ زیرا شاید روزی دوست تو گردد...»^۲

تقوا! ملاک برتری انسان‌ها

در میان یاران امام حسین، فردی بود سیاه‌پوست به‌نام «جون» چون بن حوی، غلام ابوذر غفاری بود. با این که ستم زیاد بود، اما روز عاشورا از مولایش اذن میدان خواست. امام او را آزاد کرد تا از این نزار بیرون رود، اما او گفت: «گرچه نسیم پست و بویم ناخوش و چهره‌ام سیاه است، ولی می‌خواهم به بهشت روم و شرافت یابم و رویم سفید شود. از شما جدا نمی‌شوم تا خون سیاهم با خونهای شما آمیخته گردد.»^۳ جالب آن‌که در روز عاشورا، امام بر بالین برخی افراد حاضر شدند، که از جمله آنان، جون بود. امام بر بالین او چنین دعا کرد: «خدایا، او را سفیدرو و خوش‌بو کن و با خویان محشور فرما.»

امام باقر علیه‌السلام از امام سجاد علیه‌السلام روایت می‌کند که مردم برای دفن کشته‌ها که به میدان آمدند، پس از ده روز، بدن جون را در حالی یافتند که بوی مشک از آن به مشام می‌رسید. در روز دفن شهدا، افراد به بدنی برخوردند که صورتش نورانی و بسیار خوش‌بو بود.

به‌خوبی از رفتار امام می‌توان دریافت که ملاک برتری در اسلام همان تقواست که خداوند فرمود: «ان اکرمکم عند الله اتقاکم» نه رنگ و نژاد و قومیت و ملیت. عمل انسان است که روح را معطر و صورت و سیرت را نیکو می‌کند. چه بسیار انسان‌های سفید‌پوست و خوش‌بویی که آرزو دارند جای جون بودند تا مورد محبت امام خود باشند و عملشان نیز هم‌قدر او بود تا سعادت بزرگ هم‌چون شهادت نصیب آنان شود.

روح ادب را ادب آموخته

عباس بن علی، الگوی جوانان

از جلوه‌های رفتاری حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، احترام به امام خود بود که ناشی از معرفت بلند او بود. در صدا زدن، در غذا خوردن، در راه رفتن و... هیچ‌گاه از امام خود جلو نیفتاد. ما بیش‌تر شنیده‌ایم که او در روز عاشورا داخل نهر فرات شد و به خاطر تشنگی ابا‌عبدالله علیه‌السلام آب ننوشید؛ اما او درحقیقت از کودکی به احترام امام و بزرگ خود، هیچ‌گاه بر او پیشی نگرفت. بدون اجازه نزد حسین علیه‌السلام نمی‌نشست و وقتی می‌نشست، مانند بنده‌ای خاضع، دوزانو بود. او در طول ۳۴ سال عمر خود، امام حسین علیه‌السلام را برادر خطاب نکرد، بلکه می‌گفت: سیدی، مولای، یابن رسول الله. جز لحظه آخر از عمر خود که فرمود: «یا اخا، ادرك اخا».

انسان همواره باید احترام بزرگ خویش را نگه دارد بخصوص آن‌که آن فرد، ولی‌نعمت انسان باشد. البته این امر از معرفت آدمی ناشی می‌شود. معرفت نیز از دو راه علوم ظاهر و باطن به دست می‌آید؛ که عمل به هر مرتبه‌ای، موجب افزایش درک مقام امام توسط فرد می‌گردد و این امر جز از طریق اهل بیت علیهم‌السلام و عنایات آنان حاصل نمی‌شود.

خلوت سجاده و نیاز

سیدالسادین، زینت عبادت‌کنندگان

مناقب ساروی می‌گوید:

امام باقر علیه‌السلام بر پدرش وارد شد. امام زین‌العابدین علیه‌السلام را دید که رنگ مبارکش از بی‌خوابی زرد شده و چشمانش اشک می‌ریزد. پیشانی مبارکش پینه بسته، قدم‌های مبارک از کثرت قیام در نماز ورم و آماس کرده! امام باقر علیه‌السلام فرمود: من همین که پدر را به این‌حال دیدم، از شدت تأثر گریستم. حضرت نگاهی به من برگرداند، سپس فرمود: ای پسر، نور چشمم! یک پاره از آن مصحف که در آن نحوه عبادت علی علیه‌السلام هست به من بده. من آوردم، اندکی در آن نگریست و مقداری قرائت کرد، سپس فرمود: آن کس که بتواند هم‌چون علی علیه‌السلام عبادت کند، کیست؟!^۴

از این بیان امام چنین استنباط می‌شود که اولاً در کسب کمالات معنوی هیچ محدودیتی برای انسان وجود ندارد. فاصله انسان با آن‌چه باید بشود، بسیار زیاد است. دیگر آن‌که قرب به خدا، ولو به اندازه «قاب قوسین او ادنی» باشد، محدودیتی ندارد. از همین رو فردی چون امام سجاد علیه‌السلام که خود زینت عبادت‌کنندگان است، خویش را با امیرالمومنین علیه‌السلام مقایسه می‌کند و مولا علی علیه‌السلام وقتی مقام و منزلت خود را از زبان فردی می‌شنود و می‌یابد که برخی گمان می‌کنند او هم‌چون حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارای مقام بلندی است، می‌گوید: «من بنده‌ای از بندگان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستم.» دیگر آن‌که انسان در کمالات خود بایست به برترین‌ها بنگرد تا آنچه را طی کرده است، برای او موجب غرور و عجب نشود.

نکته مهم‌تر آنکه وقتی از شخص پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز سوال می‌کردند که شما با این‌همه کمالات و مقامی که دارید، چرا این‌قدر خود را در عبادت خدا به سختی می‌انداختید، فرمود: «آیا بنده شاکری نباشم؟». بنابراین مقام شکر، نیز بسیار ارزش‌مند است. امام زین‌العابدین علیه‌السلام می‌فرماید: «سوگند به خدا اگر بر اثر عبادت، اعضایم بریده گردند و چشم‌هایم از کاسه بیرون آیند و روی سینهام بیفتند، نمی‌توانم شکر یک‌دهم یک نعمت از میان همه نعمت‌هایم را که شمارش‌کنندگان قادر به شمارش آنها نیستند، ادا کنم». البته باید توجه داشت که شکر‌گزاری نیز خود توفیقی و نعمتی است که خداوند به انسان ارزانی می‌کند: «ای موسی، اکنون شکر مرا به جای آوردی، چون می‌دانی که همین توفیق نیز از من است.»

پیام‌وریم حسین بن علی

خورشید مشرقی

حامد طالبی

انتظار را نمی‌شود با زمان ستجید، همان‌طور که زمان برای انتظار نامحدود است و چه آمیخته شده این انتظار با بندگان صالح خدا و چه عشق‌بازی می‌کنند با این معشوق بی‌زمان! ولی همه این مردم به یک واقعیت از اعماق قلبهایشان اطمینان داشته و دارند و آن این که روزی تو خواهی آمد و یانگ انالهمدی نوازنده گوشه‌ایمان خواهد شد و این نویدبخش دولتی مهلوی خواهد بود و همین است که مردم را به زندگی امیدوار کرده است. مردم، تمام رزق و روزی خود را به برکت وجود او می‌گیرند و او نیز بی‌صبرانه در انتظار می‌باشد، انتظاری که تمام ظلم‌ها و ناعدالتی‌ها را به آرامش و عدالت تبدیل می‌کند. پس بگذار بگویم که در این کره خاکی می‌توان همه را منتظر دانست و چه سخت است انتظار منتظری که هنوز از پنجره چشم‌هایت او را ندیده‌ای و فقط اندکی از لحظه‌های حضورش را بر طاقچه دل گذاشته‌ای. هر وقت که دل را تاریک و بی‌رمق می‌بینی به آن لحظه حضور دل می‌بندی و دوباره آب حیات در ریشه‌های جانت رسوخ می‌کنندو طعم تازه طراوت را دوباره احساس می‌کنی.

ای کاش همه باور داشتند که چشم‌های زیباییات نظاره‌گر ما می‌باشد و ثانیه‌ها در انتظار آمدنت از هم می‌گریزند و عقربه‌های زمان در شتابی جنون‌آمیز خود را به ساعت ایست می‌رسانند؛ چرا که قرار است نوری برای همه زمان‌ها از عرش و فرش بیاید تا غنچه‌های صبر میلی برای گل شدن داشته باشند.

نفس جهان در تب انتظار، به شماره می‌افتد آینه از بند مجاز آزاد می‌شود، جغد به روز عادت می‌کند و کلاغ بر سبابه سرو، ساکت می‌ماند. مردی از دور می‌آید و باد در نگاهش می‌پیچد، نفس در سینه ماهی‌های قرمز حوض حبس می‌شود و زمین زیر گام‌های استوار او، دف می‌زند، از کوچه باغ انتظار می‌گذرد و به کاشی فیروزه‌ای سر در حیات خیره می‌ماند. بقیه الله خیرلکم ان کنتم مومنین.

اگر برحقیم، چرا باک از مرگ؟!

جوان کرپلا؛ علی بن الحسین

وقتی امام حسین علیه‌السلام در مسیر کربلا به منزل «تعلبیه» رسید، لحظاتی به خواب رفت. وقتی بیدار شد، فرمود: هاتفی شنیدم که می‌گفت: شما باشتاب می‌روید و مرگ شما را باشتاب به سوی بهشت می‌برد. علی اکبر علیه‌السلام سوال کرد: مگر ما برحق نیستیم؟! امام فرمود: آری، به خدا قسم ما برحق هستیم. علی اکبر علیه‌السلام فرمود: در این صورت هرگز ما از مرگ باکی نداریم.

آری، در راه حق و انجام وظیفه، هیچ مانعی نباید باعث ترس و ترک ادامه مسیر شود. ترس از مرگ زمانی است که انسان آن‌چه انجام داده و می‌دهد، اشتباه و گناه باشد. اما اگر حق و حقیقت باشد، هیچ ابایی از مرگ نیست؛ ولو به‌ظاهر امر کپارزش تلقی گردد. در شناخت حق، این جمله بلند امام علی علیه‌السلام راهنمای ماست؛ که دکتر طه حسین می‌گوید: «بعد از این که وحی خاموش گشت و ندای آسمانی منقطع شد، سخنی به این بزرگی شنیده نشده است.» و آن این که: تو فریب خوردی. اشتباه می‌کنی. حق و باطل به شخصیت افراد شناخته نمی‌شود؛ بلکه مردم را به حق و باطل می‌شناسند. حق را بشناس، آنگاه اهل حق را خواهی شناخت. باطل را بشناس، آنگاه اهل باطل را خواهی شناخت.^۵ حق همان چیزی است که در قرآن شریف از آیات محکم استفاده می‌شود و روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام بر آن دلالت دارد؛ باطل نیز همان چیزی است که با اهداف الهی و سخنان ائمه اطهار علیهم‌السلام در تضاد باشد. این امر در هر زمان از غیبت امام معصوم علیه‌السلام، از سوی علمای آگاه، زمان‌شناس و پرهیزگار بیان می‌شود.

من شب و روز منتظر دیدارت بودم!

در نوشته‌ای که منسوب به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است، چنین آمده است: «هر کس از شما باید به گونه‌ای رفتار کند که به محبت ما نزدیک شود و از آن چه که موجب غضب و ناراحتی ما می‌شود، اجتناب کند زیرا امر (ظهور) ما ناگهانی می‌رسد. زمانی که توبه به آدمی نفع نمی‌بخشد و او را از عقابت معصیت نجات نمی‌دهد».

آری، ایمان لحظه‌ای چه سود؟ یعنی باور دل. و این باور، به یک آن و لحظه رخ نمی‌دهد. از اکنون باید تکلیف خود را با امام خود روشن کرد. اگر برای فرار و جدا شدن از امام خود بهانه‌جویی کنیم، در این درگه پذیرفته نخواهیم شد. این آمادگی پذیرش، در یک آن حاصل نمی‌شود، بلکه باید مقدمات آن را از پیش فراهم کرد. رسیدن به ایمان، مستلزم پیمودن راهی طولانی است. باید به دستورهای شرع و قوانین الهی یک به یک عمل کنیم و از برکات جلسات یاد ولی نعمتان خود، برای اهل عمل شدن، بهره‌مند شویم و به هدایت برسیم. در قرآن نیز آمده است: «بندگی کن، تابه یقین و باور برسی»^۶. بنابراین اگر از اکنون امام خود را یاری و از فرامین الهی اطاعت نکنیم، در لحظه ظهور نمی‌توان او را یاری کرد. «پس محجوب نمی‌دارد ما را از ایشان (شیعیان)، مگر انجام اموری که نسبت به آنها کراهت داریم و نمی‌پسندیم»^۷. این روایت نیز، از جملاتی است که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به شیخ مفید، رحمه الله فرمود.

در جریان تشریف علی بن مهزیار به خدمت امام عصر، عجل الله تعالی فرجه الشریف نخست او سفیر حضرت را می‌بیند؛ به او گفته می‌شود: دنبال کسی می‌گردی؟ علی می‌گوید: به دنبال امام محجوب هستم! امامی که پشت پرده است امام محجوب نیست. این ماییم که محجوبیم، چنان که آمده است: «تو از بندگانت پنهان نمی‌شوی، بلکه اعمال آنان حجاب دیدارشان می‌شود»^۸ و حجاب، گناهان ماست. اگر بخواهیم به دیدار آن حضرت برسیم، باید گناه را از زندگی دور کنیم.

علی بن مهزیار می‌گوید که وقتی خدمت امام عصر، عجل الله تعالی فرجه الشریف رسیدم، سلام کردم. نخستین سخن آن حضرت به من این بود: «من شب و روز منتظر دیدارت بودم»^۹! شگفتا! علی بن مهزیار پس از بیست سفر حج به عشق زیارت مولایش، هم اکنون خود را بدهکار او می‌بیند و در پاسخ می‌گوید: آقا! من نمی‌دانستم شما کجایی؟! آن حضرت می‌فرمایند: واقعا نمی‌دانستی ما کجاییم؟ آیا جای ما برای شما معلوم نیست؟ به‌خوبی می‌توان دریافت امام مهدی، عجل الله تعالی فرجه الشریف در امکانی که گناه انجام می‌شود حضور پیدا نمی‌کند، همچنان که در دل اهل گناه نیز، جایی ندارد. بیاییم خود را از اهل گناه و مکان گناه دور کنیم تا به امام خود نزدیک شویم.



پی‌نوشت‌ها:

۱. سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص ۱۰۰
۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۶۸
۳. لیهوف، ص ۱۲۶
۴. المراقبات، ص ۲۰
۵. جاذبه و دافعه علی علیه‌السلام، ص ۱۲۵
۶. نجم الثاقب، ص ۵۶۳
۷. حجر، آیه ۹۹
۸. نجم الثاقب، ص ۵۶۸
۹. مفتاح الجنان، بخشی از دعای ابوحزمه ثمالی
۱۰. دلائل الامامة، ص ۲۹۷

